



۲۰۱۳/۰۱/۲۵



هاشم انوری

## به تو ای همسایه حریص !!!

بخش سوم

سعدی شیرازی ابومحمد مصلح بن عبدالله شاعر شیرین کلام فارسی در سال ۶۰۶ هجری قمری مطابق ۱۱۸۴ میلادی در خراسان متولد و در سال ۶۹۱ هجری قمری وفات نمود. سعدی هم مانند اکثر شاعران در عهد خوارزمشاهیان یعنی حکومت سلطان محمد و سلطان غیاث الدین که مصادف است بحمله مغولیان. کتابهای گلستان به نثر و بوستان به نظم سعدی شیرازی بسیار مشهور است.

نمونه از مواظ سعدی:

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت  
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت  
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت  
که همین سخن بگوید به زبان آدمیت  
که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت  
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی  
خورخواب و خشم و شهوت و شغیبت و جهل و ظلمت  
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد  
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو مادی

نمونه از غزلهای سعدی:

که به دوستان یکدل، سردست برفشانی  
که به تشنگی بمردم، برآب زندگانی  
همه شاهدان به صورت، تو به صورت و معانی  
همه برسرزبانند و تو در میان جانی  
تومیان ما ندانی، که چه میروند نهانی  
نه به وصل میرسانی، نه به قتل میرهانی

نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی  
نفسی بیابنشین، سخنی بگو و بشنو  
دل عارفان ببرند و قرار پارسایان  
نه خلاف عهد کردم، که حدیث جز تو گفتم  
مده ای رفیق پنجم، که نظر بر او فگندم  
دل دردمند سعدی، ز محبت تو خون شد

غزل دیگر سعدی شیرین کلام که توسط آوازخوانان سروده شده، از جمله محترم مرحوم ساربان:

وان دل که با خود داشتم با دل ستانم میروند  
گویی که نیشی دوراز او در استخوانم میروند  
پنهان نمیماند که خون برآستانم میروند  
کز عشق آن سروروان گویی روانم میروند  
دیگر میپرس از من نشان کزدل نشانم میروند  
چون مجمری پُراتشم کز سردخانم میروند  
در سینه دارم یاد او یا برزبانم میروند  
کاشوب و فریاد از زمین برآسمانم میروند  
وین ره نه قاصد میروم کز کف عنانم میروند  
وین نیز نتوانم که دل با کاروانم میروند  
گرچه نباشد کار من، هم کار از آنم میروند  
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم میروند  
طاقت نمی آرم جفا کار از فغانم میروند

ای ساریان آهسته رو کارام جانم میروند  
من مانده ام مهجور از او بیچاره ورنجور از او  
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون  
محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان  
او میروند دامن کشان من زهرتتهائی چشان  
برگشت یار سرکشتم بگذاشت عیش ناخوشم  
باین همه بیسداد او وین عهد بی بنیاد او  
باز ای و برچشم نشین ای دل ستان نازنین  
شب تا سحر میغنوم و اندر زکس می نشنوم  
گفتم بگریم تا ابل چون خر فرو ماند به گل  
صبر از وصال یار من، برگشتن از دلدار من  
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن  
سعدی فغان از دست مالایق نبود ای بیوفا

شعر بنی آدم که یکی از اشعار مشهور و پرمفهوم شیخ سعدی است، در پیام نوروزی سال ۲۰۰۹ توسط بارک اوباما رئیس جمهور آمریکا قرائت گردید.

که در آفرینش زیک گوهر اند  
دگر عضوها را نماند قرار

بنی آدم اعضای یک پیکرند  
چو عضوی ببرد آورد روزگار

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاډونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پاډوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خبر و لولئ

سعدی در باره خود چنین گوید:

درین معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید  
هنر بی‌آر و زبان آوری مکن سعدی  
قلم است این به دست سعدی دُر  
دعای سعدی اگر بشنوی زبان نکنی  
ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید

که هرچه از جان برون آید نشیند لاجرم بردل  
چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم  
یا هزار آستین دُر دری  
که یحتمل که اجابت بود دعایی را  
هزار سال پس از مرگ او گرش بویی

در ستایش سعدی دیگران چنین گفتند:

مجد همگر از شاعران و گویندگان قرن هفتم هجری متولد سال ۶۰۷ در یزد چنین میگوید:

از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی  
کاو کعبه فضل است و دلش چشمه زمزم

همام تبریزی دوست سعدی و از شاعران سده هشتم هجری در وصف دوست چنین میگوید:

همام را سخن دل‌فریب و شیرین است  
ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

عبدالحسین زرینکوب نقل میکند که سعدی در وصف خود چنین سروده است:

صبر بسیار ببايد پدر پير فلک را  
که دگر مادر گیتی چوتو فرزند بزاید

سیف فرغانی از شاعران قرن هفتم و هشتم هجری فرغانه است که در سال ۷۴۹ هجری قمری در خانقای آقسرائی وفات نمود. از تخلص وی فهمیده میشود که او ایرانی نیست، اما عزیزان ایرانی باز هم با پُروئی میگویند که فرغانی ایرانی بود. فرغانی از دوستان سعدی شیرازی بود و در وصفش چنین میگوید:

نمیدانم که چون باشد به معدن زر فرستادن  
چو بلبل در فراق گل از این اندیشه خاموشم  
حدیث شعر من گفتن کنار طبع چون آبت  
ضمیرت جام جمشید است و دروی نوش جانپور  
توکشور گیر آفاقی و شعر تو تو را لشکر  
به دریا قطره آوردن به کان گوهر فرستادن  
که بانگ زاغ چون شاید به خنیاگر فرستادن  
به آتشگاه زرتشت است خاکستر فرستادن  
برای جرعه نتوان از این ساغر فرستادن  
چه خوش باشد چنین لشکر به هر کشور فرستادن

امیر خسرو دهلوی حکیم ابوالحسن یمین الدین بن سیف الدین محمود در سال ۶۵۱ هجری قمری مطابق ۱۲۵۳ میلادی در پتیاالی هند تولد و در سال ۷۲۵ هجری قمری مطابق ۱۳۲۵ میلادی در دهلی وفات نمود. پدر امیرخسرو امیر سیف الدین محمود از افسران ترک و از اهالی لاجین (بخشی از جمهوری آذربایجان امروز است و فعلاً توسط ارمنی ها اداره میشود) بود که در هنگام یورش مغولان به هندوستان فرار کرد. مقبره امیر خسرو در نظام الدین اولیاء دهلی هندوستان موقیعت دارد. امیرخسرو از شاگردان و مریدان خاص نظام اولیاء بود.

امیر خسرو در ستایش از نظامی گنجوی چنین سروده است:

نظامی که استاد این فن وی است  
ز ویرانه گنج شد گنج سنج  
چو خسرو به آن پنج هم پنجه شد  
در این بزمگه شمع روشن وی است  
رسانید گنج سخن را به پنج  
وز آن بازوی فکرتش رنجه شد

البته مراد از پنج همان منظومه پنج گنج نظامی است که عبارت اند از (مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه).

د پانو شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

حافظ شیرازی خواجه شمس الدین محمد بن بهاءالدین شیرازی در سال ۷۲۷ هجری قمری مطابق ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۷ میلادی در شهر شیراز تولد یافته، حافظ از شاعران نامور و بزرگ قرن هشتم هجری قمری مطابق قرن ۱۴ میلادی بحساب میرود. حافظ قرانکریم را در نوجوانی حفظ نمود، از همین لحاظ به حافظ ملقب گشت. روایت است که در هنگام دفن حافظ بعضیها مخالفت میکردند و میگفتند که حافظ باید به شیوه اسلامی دفن نشود، عده دیگر فالی از دیوان حافظ گرفتند که این بیت آمد:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ  
که گر چه غرق گناه است، میرود به بهشت

این شعر به بدخواهان شاعر تأثیری بسیار میکند و همه خاموش میشوند. حافظ در سال ۷۹۲ هجری قمری مطابق ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۰ میلادی چشم از جهان میبندد. آرامگاه حافظ در شیراز زیارتگاه خاص و عام است و بالای تربت او نوشته شده:

بر سر تربت ما چون گزری همت خواه      که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

حافظ غزل عارفانه مولانای بلخ و غزل عاشقانه سعدی شیرازی را پیوند داده و چنین میگوید:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ      به قرآنی که اندر سینه داری

حافظ در رابطه به رند، صوفی و می چنین سروده:

خدا را کم نشین با خرقة پوشان      رخ از «رند» ان بیسامان پوشان  
در این خرقة بسی آلودگی هست      خوشا وقت قبای «می» فروشان  
در این «صوفی» و شان دردی ندیدم      که صافی باد عیش دُرد نوشان

در باب رند که معنی چالاک، بیباک، لابلالی و منکر را افاده میکند، اما حافظ شیرازی این کلمه بدمعنی را شگرفی خاص داده و میگوید:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست      رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی  
آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست      عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی

در باب صوفی خواجه حافظ چنین میگوید:

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد      ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

در باب می چنین میگوید:

می بده تا دهمت آگهی از سر قضا      که به روی که شدم عاشق و ازبوی که مست  
مگر که لاله بدانست بی وفائی دهر      که تا بزاد و بشد جام می ز کف نه نهاد

شعر مقبول حافظ که در باب ظالمان، غاصبان، قاتلان و زورمندان سروده و در شرایط امروزی دنیا و خاصاً افغانستان صدق میکند که همین خداناترسان، از پنجه قوی روزگار و دست قویتر از خود شان غافل اند و روزش میرسد که چگونه به جزای اعمال خود میرسند:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی      خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود  
دیدى آن قهقهه کبک خرامان حافظ      که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

جامی نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن محمد معروف به جامی ملقب به خاتم الشعراء در سال ۷۹۳ هجری قمری مطابق ۱۴۱۴ میلادی متولد و در سال ۸۷۱ هجری قمری مطابق ۱۴۹۲ میلادی به سن ۸۱ سالگی در هرات باستان افغانستان امروز وفات نمود. جامی ایام کودکی خود را در شهر جام هرات که در آنوقت از مراکز علمی و معتبر دنیا به شمار میرفت، سپری نمود و شامل تحصیل در مدرسه نظامیه هرات گردید. جامی بعد از وفات مرشدش سعدالدین محمد کاشغری نقشبندی در سال ۸۶۰ هجری قمری مطابق ۱۴۵۵ میلادی خلیفه طریقت نقشبندیه گردید. جامی در عصر سلطان حسین بایقراء و امیر علی شیرنوائی زندکی میکرد، و هردو از ارادتمندان جامی بودند. بزرگترین اثرش هفت اورنگ است، هفت اورنگ از هفت بخش تشکیل یافته:

د پانوی شمیره: له ۳ تر ۵

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
پاډونه: دلپکنی د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

\* مثنوی اول سلسله الذهب که در باب دین و اخلاق میباید، بنام سلطان حسین باقرآء سروده شده است.  
 \* مثنوی دوم سلامان و ابسال که بنام سلطان یعقوب در سال ۸۸۵ هجری قمری تألیف شده است.  
 \* مثنوی سوم تحفه الاحرار مثنوی عرفانی و دینی که بنام خواجه ناصرالدین نقشبندی سروده شده است.  
 \* مثنوی چهارم سبحة الابرار که در سال ۸۸۷ هجری قمری سروده شده، که در آن تعالیم اخلاقی و عرفانی درباب توبه، زهد، فقر، صبر، شکر، خوف، رجا، توکل، رضا و حب آمده است.  
 \* مثنوی پنجم یوسف وزلیخا مثنوی عشقی به سبک خسروشیرین نظامی و ویس و رامین فخرگرگانی است که بنام و یاد پیامبران و مدح سلطان حسین باقرآء آغاز میشود. در این کتاب پیرهرات جامی از سوره یوسف در قرآن و نیز از روایاتی تورات در سفر پیدایش استفاده نموده است.  
 \* مثنوی ششم لیلی و مجنون مثنوی عشقی، که به وزن لیلی و مجنون نظامی و امیرخسرو دهلوی میباید.  
 \* مثنوی هفتم خردنامه اسکندریه است که در باب حکمت و اخلاق میباید، و در آن از حکیمانی چون: سقراط، افلاطون، ارسطو، بقراط، فیثاغورث و اسکندر سخن گفته شده است.

در کتاب شواهدالنبوه جامی از خلفای راشدین به نیکی نام برده و ایشانرا بر اهل بیت مقدم دانسته، و احادیث که در خور فضائل پیغمبر اسلام محمد (ص) است نقل نموده است. جامی در مدح ائمه شیعیه از جمله علی، حسن، حسین و سجاد اشعاری سروده است، و ایشانرا بصدافت، عدالت و شجاعت ستوده است. اما آنچه در رابطه به ابوطالب و پسرش عقیل سروده، مورد علاقه علمای شیعه از جمله قاضی میرحسین شافعی و قاضی عبید شوشتری قرار نگرفت، تا حدیکه میرحسین یزدی جامی را با عبدالرحمن بن ملجم مقایسه نمود که چنین گفت:

کاسدالله غالبیش نامی  
 یکی از ابلهیی یک از خامی  
 آن یکی ملجم این یکی جامی

آن امام به حق ولی خدا  
 دوکس او را به جان بیازردند  
 هردو را نام عبدالرحمن است

بر اساس نسب و طریقه نقشبندیه و نوشته های جامی معلوم است که وی حنفی مذهب و اهل سنت بوده، اما بنا بر محبت وافر اهل سنت و جماعت به اهل بیت پیغمبر اسلام محمد مصطفی، که جامی نیز از آن جمله بشمار میرود و اشعاری در رابطه به اهل بیت سروده، که بر مبنای آن برخی او را بمذهب شیعه منسوب میدانند، و عده هم او را متمایل به مذهب شافعی میدانستند. هرچند از نظر جامی پیرهرات، رفض اگر حب اهل بیت باشد، درست و کیش همه مسلمانان است و اگر منظور از آن بغض اصحاب رسول اکرم باشد مذموم است، از همین جهت مذهب رافضیان که از آن بوی بغض با اصحاب رسول اکرم بمشام میرسد، ناپسندیده و نابکار است.

عداوت و دشمنی رافضیان اهل تشیع با جامی در زمان صفویان آغاز و سرکوبی اهل سنت و شیعه سازی اجباری مردم دامنه این ظلم را تا هرات کشید، به لشکر صفوی دستور داده شد، در هر کتابی که نامی از جامی نوشته باشد، باید پاک و بجایش خامی بنویسند، که مولانا هاتفی خواهرزاده جامی درین مورد شعری دارد.

مرزا عبدالقادر بیدل ابوالمعانی مرزا عبدالقادر بن عبدالخالق ارلاس یا برلاس فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۵۴ هجری قمری مطابق ۱۶۴۲ میلادی در قریه خواجه روآش کابل پای به عرصه هستی نهاد. او شاعر فارسیگوی افغان بود که بسیار عمر خود را در شاه جهان آباد دهلی سپری نمود. بیدل در سال ۱۷۰۹ میلادی بخدمت محمد اعظم ابن اورنگزیب شرفیاب، و بعداً به یک سلسله مسافرتها پرداخت و سرانجام در سال ۱۰۹۶ هجری قمری در دهلی مسکن گزین، و در سال ۱۱۳۳ هجری قمری مطابق ۱۷۲۰ میلادی در دهلی چشم از جهان بست. تحقیقات اخیر توسط استاد سید محمد داود حسینی، خطاط نامدار سده بیستم افغانستان و گواهی اکثریت بر آن اند که عظام بیدل بعد از دفن مؤقت در صحن خانه اش، بوسیله مریدان، ارادتمندان و بازماندگان خاندانش، به وطن اصلی اش افغانستان انتقال و در محله یکه ظریف قریه خواجه روآش کابل بخاک سپرده شده است.

استاد سید محمد داود حسینی و برادر بزرگش سید محمد حسینی از خطاطان مشهور خط شکسته و نستعلیق افغانستان، که منار علم و جهل و طاق ظفر پغمان را (بعد از حصول استقلال افغانستان از انگلیسها در سال ۱۹۱۹ میلادی) خطاطی نموده اند. یکی از رباعیات بیدل:

بی رنگ و بو، بهار جز مبهم نیست  
 گر موج و حباب نیست، دریا هم نیست  
 از کشمکش جهان امانم دادند

بی اسم و صفت، دلت به خود محرم نیست  
 عالم به وجود من و تو موجود است  
 تا در کف نیستی عنانم دادند

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
 یادونه: دلپکنی دلپکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

در اخیر یکبار دیگر میخواهم خاطر نشان سازم که دولت حریص و آخندی ایران بعد از آنکه جمهوری آذربایجان، نظامی گنجوی را (که زادگاهش گنجه و گنجه یکی از محلات آذربایجان بود و فعلاً توسط ارمنیها اداره و کنترل میشود)، شاعر بلند پایه خود اعلان، و مجسمه اش را در آذربایجان ساخت، و مجسمه دیگرش بنام یک شاعر آذربایجانی در روم پرده برداری شد، آتش غضب شان بلند شد و دیگران را هم تشویق نمود تا جلو همچو تحریف ها باید گرفته شود. حال باید از خود این عزیزان آزمون ایرانی سوال شود که شما روی کدام اسناد دهها شاعر، عالم و ریاضیدان که زاده شهرهای مختلف جهان از جمله شهر های افغانستان چون بلخ باستان (ام البلاد) هرات، غزنی، سیستان، سبزوار و غیره هستند، به بسیار دیده درائی و بیشرمی ملیتهای شانرا ایرانی نوشته اید، درحالیکه اسمای خانوادگی شان نمایندگی از زادگاه و تعلقیت شان مینماید، و شما هنوز هم در پهلوی ملیتشان با بسیار وقاحت بیرق آخندی ایران را میگذارید. شعرای خوش کلام ایرانی که زاده ایران هستند، هم بزبان شیرین دری شعر سروده اند، و زبان فارسی را زبان عوام و کوچه میدانستند، و از همه جالبتر که همه این شعرا سنی مذهب بودند و القاب عربی در پساوند نام هایشان دیده میشود. نمیدانم در سرزمین ایکه خود را پیشوای شیعیان جهان قلمداد میکنند چطور امکان دارد که همه شاعران و بزرگمردان تاریخی اش سنی مذهب و بقیه مردم اش شیعه باشند.

والله والعلم

پایان